**اصول، جلسه 103: 05/03/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد این بود که آیا استصحاب اختصاص دارد به موارد شک فعلی در بقاء؟ یا موارد شک تقدیری در بقاء را هم شامل می‌شود؟ مرحوم آقای صدر فرمودند که استصحاب هم به اطلاق لفظی و هم به تناسبات حکم موضوع موارد شک در بقاء را به نحو شک تقدیری شامل می‌شود. که ما این را نپذیرفتیم، عرض کردیم این بیانی که نه اطلاق لفظی‌اش درست هست، نه آن تناسبات حکم موضوعی که ایشان فرمودند که ملاک قاعدة استصحاب وهن شک و قوت یقین هست، این هم درست نیست. یقین قوت هم که داشته باشد نسبت به زمان خودش قوت دارد. اما نسبت به آینده‌ای که وجود ندارد آن قوت ندارد. و در آن زمان آینده که فقط شک وجود دارد، اینجا شک قوت دارد. چون یقین نسبت به متیقن سابق هست و در زمان شک یقین قوتی ندارد. بله، قاعدة استصحاب آنچنان که قبلاً هم عرض شد، نکتة عقلایی‌اش به تعبیر آقای صدر انس ذهنی با متیقن هست که اقتضاء می‌کند که این متیقن را ما تا وقتی که یقین به خلاف نداشته باشیم ادامه بدهیم و استمرار ببخشیم. یا به تعبیری که ما عرض می‌کردیم انتظام اجتماعی و جلوگیری از ایجاد یک نوع وسواس این حالت تذبذب فکری اقتضاء می‌کند که ما حالت سابق را ادامه بدهیم که اینها همه در صورتی هست که شک فعلی حاصل شده باشد. موارد شک تقدیری را شامل نمی‌شود. و بنابراین دلیلی بر شمول استصحاب نسبت به موارد شک تقدیری نداریم. به هر حال مرحوم آقای صدر نتیجة این بحث را می‌فرمایند در دو فرع آقایان بیان کردند. یکی در جایی که شخصی محدث باشد، بعد غفلت برایش عارض بشود، نماز بخواند، بعد از نماز شک کند که آیا در همان زمان غفلت آیا تطهّر جسته ولو به جهت این‌که حواسش نبوده یا نه؟ خب اینجا بنابر این‌که ما قائل به این بشویم که استصحاب در شک تقدیری جاری می‌شود اینجا استصحاب حدث داشته و چون استصحاب حدث داشته، قاعدة فراغ در حق این شخص جاری نمی‌شود، چون قاعدة فراغ در حق کسی جاری می‌شود که حین الصلاة ظاهراً محکوم به بطلان نباشد عملش. ولی کسی که عملش در حین انجام گرفتن محکوم به بطلان باشد، این قاعدة فراغ در حقش جاری نمی‌شود. کاشف از این مطلب هم این هست که هیچ کس شک ندارد در این‌که اگر کسی با شک نماز را شروع کند، بعد از نماز نمی‌تواند قاعدة فراغ را جاری کند، بلکه قاعدة فراغ در حقش جریان ندارد. خب این بیانی که، تقریب این نتیجه.

مرحوم آقای صدر می‌فرماید این که ما قاعدة فراغ را در جایی که عمل محکوم به بطلان باشد ظاهراً بگوییم جاری نمی‌شود همچین قانونی نداریم، همچین قیدی نداریم. و این‌که در موارد شک فعلی قاعدة فراغ جاری نمی‌شود، این نکته‌اش، نکته‌ای که شما ذکر کردید نیست. نکته‌اش یک نکتة دیگری هست که آن نکته در بحث ما جاری نمی‌شود، ولو استصحاب را جاری بدانیم. جریان استصحاب سبب نمی‌شود که نکته‌ای که در شک فعلی در طهارت و نجاست حین، ورود در نماز ما نمی‌توانیم قاعدة فراغ را جاری کنیم، این نکته در بحث ما جاری نمی‌شود ولو قائل به جریان استصحاب بشویم. که این توضیح این مطلب به دو بیان در کلام آقای صدر وارد شده. و در تقریرات آقای هاشمی این دو بیان به یک شکل تبیین شده. در کلام آقای حائری به شکل دیگری. مجموعاً ۳ تا بیان از فرمایشات آقای صدر استفاده می‌شود که هر ۳ بیان قابل ملاحظه است.

یک بیان این هست که در شک فعلی فراغ صدق نمی‌کند. در قاعدة فراغ باید فراغ صدق بکند و کسی که شک فعلی دارد، به این عنوان فراغ در حقش صادق نیست. این یک بیان.

یک بیان دیگر این هست که قاعدة فراغ در جایی هست که شک بعد از عمل حادث شده باشد. و در جایی که شخص شک فعلی دارد، شک بعد از عمل حادث نشده. جایی که شک تقدیری دارد خب ولو اگر التفات پیدا می‌کرد شک می‌کرد، ولی خب بالأخره التفات پیدا نکرده شک نکرده. شک بعد از عمل حادث شده. بنابراین در مواردی که شک فعلی نیست قاعدة فراغ موضوع دارد. ولی جایی که شک فعلی هست، قاعدة فراغ موضوع ندارد، به دلیل این‌که. قاعدة فراغ در جایی که شک فعلی نیست موضوع دارد. ولی در جایی که شک فعلی باشد موضوع ندارد.

عرض کنم خدمت شما، قاعدة فراغ در جایی که شک فعلی باشد موضوع ندارد، شک هنگام ورود در نماز فعلی باشد موضوع ندارد چون حادث بعد العمل نیست، ولی اگر شک فعلی نباشد تقدیری باشد، قاعدة فراغ موضوع دارد، چون شک بعد از عمل حادث شده، و بنابراین قاعدة فراغ جریان دارد. این دو بیان.

یک بیان سومی هم هست که در هر دو تقریر وجود دارد. این بیان سوم این هست که موضوع قاعدة فراغ شکی که بعد از عمل حاصل باشد، به گونه‌ای که عمل در هنگام خودش به حسب نظر مکلّف محکوم به بطلان نباشد. در جایی که شک فعلی وجود داشته باشد عمل در هنگام خودش محکوم به بطلان هست، ولی در جایی که شک تقدیری باشد عمل در هنگام خودش محکوم به بطلان نیست، چون ولو قاعدة استصحاب هم جاری بشود، این استصحاب به حکم عدم وصولش به مکلّف باعث نمی‌شود که نظر مکلّف را جلب کند و مکلّف نظر به این حکم ندارد. وقتی نظر به این حکم نداشت، بنابراین علم به حسب نظر مکلّف، در موارد شک تقدیری عملش محکوم به بطلان نیست.

حالا این یک تعبیر را من یک مقدار می‌خواهم تغییر بدهم، تعبیر را اگر اینجوری تعبیر بکنیم که قاعدة فراغ در جایی که مکلّف در هنگام عمل خودش را نمی‌تواند به حسب حکم ظاهری خودش را به آن عملی که دارد انجام می‌دهد نمی‌تواند بسنده کند و اکتفا کند. به حسب نظر مکلّف ظاهراً اکتفاء کردن به آن عملش کفایت نمی‌کند. این‌که می‌گوییم محکوم به بطلان یعنی عدم جواز اکتفاء ظاهری به عمل انجام شده. جایی که شک می‌کند، چون قاعدة اشتغال در حقش جاری می‌شود، خب جایی که شک دارد نمی‌تواند به این عمل اکتفاء کند. محکوم به بطلان بودن را به این معنا، یعنی این‌که به حکم ظاهری نمی‌تواند به عدم اتیان، عملی که دارد اتیان می‌کند اکتفاء کند. در جایی که شک تقدیری باشد چون به شکش توجه ندارد، بنابراین اینجور نیست که بگویید که من نمی‌توانم به این عملم اکتفاء کنم. اصلاً توجه به اکتفاء کردن و عدم اکتفاء کردن به این عمل ندارد. در جایی که توجه دارد به عمل و اکتفاء کردن به عمل می‌گوید نمی‌توانم اکتفاء کنم، ولو ظاهراً جایی که اکتفاء به عمل ظاهراً را مکلّف اعتقادش این هست که نمی‌تواند اکتفاء کند قاعدة فراغ در حق شخص جاری نمی‌شود. این مراد از این‌که محکوماً بالبطلان بنظر المکلّف همین تعبیری هست که من عرض می‌کنم. خب البته اینها همه در صورتی هست که ما در قاعدة فراغ احتمال اذکریت در حین عمل را ما شرط ندانیم. و الا اگر ما احتمال اذکریت را شرط بدانیم، حالا چه اینجا استصحاب جاری بشود، چه استصحاب جاری نشود، چون فرض این هست که غفلت داشته است در موقع ورود در نماز از، قطع دارد به غفلت داشتنش. و چون قطع دارد به غفلت داشتنش می‌داند که در حین عمل استصحاب جاری نبوده است و بنابراین حالا که استصحاب جاری نبوده است، قاعدة فراغ جاری است.

حالا اینجا یک نکته‌ای هست بعداً این نکته را در موردش عرض می‌کنم. یک فرع دیگری اینجا وجود دارد، که این فرع تا حدودی شبیه همین فرع هست و آن یک مقداری دانستن آن فرع در حکم این مسأله دخالت دارد. آن را حالا اجازه بدهید بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. به هر حال. یک تعبیری در تقریرات آقای هاشمی اینجا هست، بعد از این‌که فرمودند که در مواردی که استصحاب تقدیری جاری می‌شود، این استصحاب تقدیری مانع جریان قاعدة فراغ نمی‌شود، اینجور تعبیر می‌کنند:

«و هكذا يتضح‏ جريان‏ الاستصحاب‏ في المقام و عدم حكومته على القاعدة.»

استصحاب بر قاعدة فراغ حکومت ندارد. این تعبیر عدم حکومته علی القاعدة به نظرم تعبیر مسامحه آمیزی است. چون اگر اینجا استصحاب، آن نکته‌ای که آقایان در آن مطلب گفتند که موضوع قاعدة فراغ من لم یحکم علیه ظاهراً بالبطلان حین العمل هست، اگر آن مطلب درست باشد، اینجا استصحاب نسبت به قاعدة فراغ ورود دارد نه حکومت. چون موضوع قاعدة فراغ کسی هست که استصحاب در حقش قبل از عمل جاری نشده باشد. با جریان استصحاب موضوع قاعدة فراغ وجداناً از بین می‌رود و این بحث ورود هست نه بحث حکومت. یک تعبیر مسامحه‌آمیزی است. بهتر بود به جای عدم حکومته، تعبیر عدم تقدمه تعبیر می‌کردند که دیگر وارد بحث آن‌که این از سنخ حکومت است، ورود است، امثال اینها نشده باشند. خب حالا. ادامه‌اش هم تعبیری که تعبیر می‌کنند، می‌فرمایند استصحاب بر قاعده حکومتی ندارد. حالا آیا قاعده بر استصحاب تقدم دارد یا تقدم ندارد. این تعبیر تقدم را در ادامه به کار بردن همین تعبیر را در اصل مسأله هم به کار می‌بردند بهتر بود. به هر حال.

ایشان می‌فرمایند که حالا از این مسامحه در تعبیر که بگذریم، اصل بحث را دنبال کنیم، ایشان می‌فرماید که استصحاب در مقام جاری هست و بر قاعدة فراغ تقدم ندارد، اما حالا، حالا که تقدم ندارد آیا قاعدة فراغ بر او تقدم دارد؟ یا این‌که اینها متعارض‌اند؟ گاهی اوقات گفته می‌شود که قاعدة فراغ تقدم دارد بر استصحاب به اعتبار این‌که استصحاب و قاعدة فراغ مربوط به دو زمان هستند، و آن که. به چه بیان؟ می‌گویند که چون اینها در یک زمان واحد اجتماع ندارند. چون حین العمل استصحاب جاری می‌شود، قاعده جاری نمی‌شود. بعد از عمل قاعده جاری می‌شود و این قاعده‌ای که بعد از عمل جاری می‌شود بر قاعده‌ای که بعد از عمل جاری می‌شود حاکم هست بر استصحاب، استصحابی که جاری هست بعد از فراغ از عمل نسبت به استصحاب جاری بعد از فراغ از عمل حکومت دارد، بنابراین به این شکل هست. خب ایشان می‌فرمایند استصحابی که جاری هست حین العمل این منجّز است، برای بعد از فراغ از عمل نیست. چون استصحاب به لحاظ زمان جریانش تنجیز می‌کند. استصحابی که در زمان عمل جاری بود، این تنجیز نسبت به بعد از فراغ از عمل ندارد، بنابراین وقتی تنجیز نداشت، استصحاب به جاری بعد از عمل ما داریم و قاعدة فراغ داریم. قاعدة فراغ نسبت به استصحاب جاری بعد از عمل حکومت دارد. مثل ایشان می‌فرمایند نظیر کسی که از مجتهدی تقلید می‌کند که حکم به بطلان نمازش را می‌کند. بعد آن مجتهد از دنیا می‌رود، بعداً از مجتهد دیگری تقلید می‌کند که حکم به صحت صلاتش می‌کند، اینجا صلاتش اعاده ندارد، چون آن حکم مجتهد اوّل حجیتش فقط در زمانی که آن مجتهد موجود هست حجیت دارد. و بعد از این‌که آن مجتهد از دنیا رفت و دیگر حجیت ندارد، اینجا باید به حجت فعلیه مراجعه بکند که مجتهد آخر هست که این، فرض این است که آن مجتهد سابق را ما دیگر ازش الآن تقلید نمی‌کنیم. حجیت قول مجتهد تنها در صورتی هست که ما ازش تقلید می‌کنیم. اما بعد از این‌که از مجتهد دیگری وجهٍ شرعیٍ صحیح ما تقلید کردیم، قول مجتهد اوّل دیگر برای ما حجت نیست.

خب اینجا آقای صدر می‌فرمایند ولیکن صحیح این است که بین این دو تا قاعدة شرعیه منافات هست و تعارض می‌کنند. چون این‌که ما بخواهیم بین وجود حدوثی استصحاب و وجود بقایی استصحاب تفکیک کنیم، درست نیست. در خصوص مقام البته. چون معنای این مطلب این است که ما تعبّد استصحابی را مختص صورت غفلت قرار بدهیم. به‌طوری که به مجرد التفات، امثال اینها، این تعبد استصحابی بپرد. و این‌که ما تعبد استصحابی را اختصاص بدهیم به خصوص صورت غفلت و اختصاص حکم ظاهری نسبت به کلی، حالا استصحابی که یکی از مصادیق حکم ظاهری است. این‌که حکم ظاهری اختصاص داشته باشد به صورت غفلت، یا عقلاً لغو است یا لا اقلاً عقلائیاً و عرفاً لغو هست. که معنای این مطلب این می‌شود که دلیل تعبد استصحابی به حدوث لازمه‌اش تعبد استصحابی بقاء هم هست. وقتی تعبد استصحاب بقاء هم هست. تنافی بین استصحاب و قاعده رخ می‌دهد. خب حالا نتیجة بحث چی می‌شود؟ بعداً یک نتیجه‌گیری‌ای می‌کند که این حالا من این نتیجه‌گیری را فعلاً می‌گذارم بعداً در موردشان صحبت بکنیم. اینجا حالا من می‌خواهم یک اشکالی را که آقای هاشمی در پاورقی مطرح فرمودند و آقای حائری هم در پاورقی در مقام پاسخ به این اشکال بر آمدند آن را نقل کنم و در موردش یک مقداری صحبت کنم.

آقای هاشمی در پاورقی اینجوری بحث را مطرح فرمودند که آقا شما اینجا فرض کردید که در فرض غفلت بخواهد استصحاب جاری بشود این لغو است. با این فرض شما می‌خواهید بگویید که چون استصحاب اجرایش در فرض غفلت لغو است، ما می‌گوییم استصحاب باید در فرض التفات هم جاری بشود، حالا که در فرض التفات می‌خواهد جاری بشود معارض این را قرار می‌دهید با قاعدة فراغ. این‌که درست نیست. چون اگر این استصحاب فقط ناظر به این فرض بود که به اصطلاح فقط به این مثال خاص اختصاص داشت، خب فرد یا در موارد شک تقدیری اختصاص داشت به موارد شک تقدیری، خب می‌گفتیم چون، یا حالا در خصوص این مورد اختصاص داشت، ما می‌گفتیم اینجا اگر بخواهد حدوث را بگیرد، باید بقاء را هم بگیرد. دلالت اقتضائی مثلاً برای دلیل در شمول استصحاب نسبت به صورت بقاء شکل می‌گرفت. و این دلالت اقتضاء سبب ایجاد تعارض بین قاعدة استصحاب و قاعدة فراغ می‌شد. ولی این دلالت اقتضاء فرع این هست که استصحاب اختصاصی به این مورد داشته باشد و الا این‌که لغویت جریان استصحاب در فرض غفلت این باعث می‌شود که در ما نحن فیه استصحاب اصلاً جاری نباشد. نه این‌که استصحاب جاری باشد و لازمش را اثبات بکند تا با اثبات لازم بیاید تعارض کند با قاعدة فراغ. این اشکالی هست که آقای هاشمی اینجا مطرح فرمودند.

آقای حائری در حاشیه اینجا می‌فرماید که این اشکال ربطی به این بحث ندارد. این مطلب درست است که در جایی که اطلاق دلیل نسبت به یک مورد متوقف بر این باشد که یک مؤنة زائده‌ای داشته باشد خب ما نمی‌توانیم اطلاق دلیل را نسبت به آن مورد اثبات کنیم، و با اثبات آن، آن مؤنة زائده را اثبات کنیم. ولی در ما نحن فیه این دلیل ما هم، فرض ما این شکلی نیست. ببینید قاعدة استصحاب فرض این است که هم موارد شک بقایی را شامل می‌شود. شک تقدیری را شامل می‌شود، هم موارد شک فعلی را شامل می‌شود. بنابراین اطلاق دلیل استصحاب هم حصة حدوثیة این شک را شامل می‌شود. هم حصة بقائیة این شک را شامل می‌شود. غایة الامر این هست که حصة حدوثیه‌اش را به تنهایی بخواهد شامل بشود لغو است. باید هم حصة، و چون لغو است، از آن طرف یک دلیل منفصلی وارد شده نسبت به حصة بقایی با آن حصة بقایی درگیر شده، حصة بقایی را از کار انداخته. یعنی اگر این دلیل منفصل فقط با آن حصة بقایی به تنهایی بود، که دلیل قاعدة فراغ هست، آن حصة بقایی را از کار می‌انداخت و بر استصحاب مقدم بود. ولی مشکلة قضیة ما این هست که اگر قاعد‌ة فراغ بخواهد استصحاب را که نسبت به حالت بقایی هست جاری بکند، از کار بیندازد، نسبت به حصة حدوثی‌اش هم باید آن را از کار بیندازد. چون جریان استصحاب فقط در حدوث این لغو است. بنابراین وقتی این لغو هست، اینجا در واقع جریان استصحاب در حصة حدوثی با قاعدة فراغ اینها تعارض پیدا می‌کنند. به دلیل این‌که جریان استصحاب در حصة حدوثی به حکم این‌که نمی‌شود استصحاب اختصاص داشته باشد به حصة حدوثی، اقتضاء می‌کند حصة بقایی را هم بگیرد، حصة بقایی به تنهایی اگر بود، قاعدة فراغ بر او حکومت داشت و قاعدة فراغ بر او مقدم بود. ولی اینجا حصة حدوثی ولو به حکم این‌که لازمة حصة حدوثی، حصة بقایی هست، این باعث می‌شود با قاعدة فراغ اینها تنافی پیدا کنند. اجراء استصحاب در حصة حدوثی این را اگر در نظر بگیریم، این با قاعدة فراغ تعارض دارند. استصحاب جاری بعد از عمل هست که به وسیلة قاعدة فراغ از بین می‌رود. ولی استصحاب جاری قبل از عمل از بین نمی‌رود، اینجا استصحاب جاری قبل از عمل ولو به حکم این‌که لازمة این جریان استصحاب قبل از عمل این است که استصحاب بعد از عمل هم جاری بشود، این استصحاب قبل از عمل به حکم لازمه‌ای که دارد با قاعدة فراغ تعارض پیدا می‌کنند. از حیث این‌که استصحاب جاری قبل از عمل باید، در بعد از عمل هم جریان پیدا کند، با قاعدة فراغ تعارض پیدا می‌کنند و اینجا قاعدة فراغ نسبت به این نحو استصحاب تقدمی ندارد و حکومت ندارد. حکومت ندارد بر این نحو استصحاب. چون قاعدة فراغ تعبّداً شک را نسبت به قبل از فراغ از بین نمی‌برد. فوقش این است که شک را نسبت به بعد از عمل از بین ببرد، حکومت داشته باشد در قاعدة استصحاب جاری در عمل بعد از عمل. استصحاب جاری بعد از عمل موضوعش تعبداً به وسیلة قاعدة فراغ از بین می‌رود، ولی استصحاب جاری قبل از عمل موضوعش به وسیلة قاعدة فراغ از بین نمی‌رود. پس بنابراین بین قاعدة فراغ و استصحاب در ما نحن فیه تعارض ایجاد می‌شود. بنابراین‌که ما قاعدة فراغ می‌خواهیم بر استصحاب حکومت بدهیم. حالا این بیانی هست که آقای حائری اینجا دارند. حالا این را ملاحظه بفرمایید. من فکر می‌کنم اصل، حالا این را اشارة اجمالی بکنم، توضیح تکمیلی‌اش باشد فردا درسی که ان شاء الله فردا باشد. اجمالاً عرض بکنم که نتیجة این بیانی که مرحوم آقای صدر در اینجا آوردند، یعنی اصل این مسأله اگر درست باشد، در ما نحن فیه استصحاب در حصة حدوثی هم اصلاً نباید جاری بشود. این اجمالش را عرض بکنم، نه این‌که استصحاب در حصة حدوثی جاری بشود و بر نسبت به قاعدة فراغ با همدیگر تعارض کنند. این را حالا توضیحش را در جلسة بعد خواهم داد. به آن شکلی که آقای هاشمی اشکال را طرح کردند به آن شکل اشکال درست نیست، ولی جوهر اشکال آقای حائری یک نکته‌ای هست که آن جوهر اشکالشان وارد است. ولی شیوة بیانشان، شیوة بیان مناسبی نیست و این را حالا عرض می‌کنم که نهایتاً به نظر می‌رسد که اینجا کلام مرحوم آقای صدر را نمی‌شود پذیرفت با یک نوع تعمیقی نسبت به فرمایش آقای هاشمی و تقییدی که جوهر مطلب ایشان به آنجا برمی‌گردد ولو به حسب ظاهر به صورت شکل ظاهری به آن صورت تعبیر نکردند. حالا این را ان شاء الله شنبه من توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان